

گوشه ای از کارنامه ننگین خاندان اشرار پهلوی : خاندان تیهکاران فاشیست و دلالان امپریالیسم به مناسبت پنجاهمین سال کودتای خونین 28 مرداد 1332

سلطنت پهلوی یکی از ننگین ترین حکومت های ایران بود. هر دو شاه این سلسله با کودتاهای نظامی خونین، با پشتوانه قدرتهای امپریالیستی و با همدستی دستگاه روحانیت شیعه به حکومت رسیدند یا پابرجا ماندند. و هر دو در آزادی کثیف شهرت بین المللی داشتند.

این خاندان محصول شکست انقلاب مشروطه و به معنای واقعی چکیده ضد انقلاب پس از مشروطه و ره آورد امپریالیسم انگلیس بود. پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی در همسایه شمالی ایران (به سال 1917 میلادی) امپریالیسم انگلیس میخواست با محکم کردن دولت طبقات ارتجاعی در ایران، در مقابل این انقلاب سدی بسازد. کودتای سوم اسفند 1299 بر طبق نقشه امپریالیسم انگلیس و میاشرت دسته اشرار قزاق صورت گرفت. این کودتا از لحاظ داخلی واکنشی ارتجاعی در برابر ادامه نهضت رهاییبخش مردم ایران و از لحاظ خارجی واکنشی در برابر انقلاب شوروی سوسیالیستی تحت رهبری لنین بود. رضاخان به اصرار مراجع شیعه تاج شاهی بر سر گذاشت.

رضا خان سردودمان پهلوی که بود و چه کرد؟

رضا خان که تربیت شده دم و دستگاه استعمار طلب تزار روسیه بود فردی جاه طلب، قلدر و مال اندوز بود که هزاران روستا را از چنگ دهقانان و برخی مالکان بدر آورد و به نام خود و خاندانش ضبط کرد. او فرمانده بخشی از نیروهای اعزامی محمد علی شاه قاجار در سرکوب جنبش مشروطه بود. طی سالهای 1300 تا 1304 با تثبیت دیکتاتوری پلیسی راه را برای قلع و قمع آزادی در سراسر ایران و تبدیل کشور به گورستانی خاموش هموار کرد. نخستین کاری که انجام داد در هم شکستن تشکیلات کارگری و نابودی حزب کمونیست ایران و کشتار و دستگیری و بزدان افکندن هزاران کارگر، کمونیست و آزادیخواه بود. سرانجام نیز با گذراندن **قانون سیاه 1310** رسماً هرگونه آزادی سیاسی و اجتماعی در سراسر ایران غیر قانونی اعلام شد و بدین ترتیب آخرین پاره ی قانون اساسی نیم بند و دستبرد زده مشروطه نیز بدور افکنده شد.

به سال 1933 رضا خان **قرارداد داری** را با شرکت انگلیسی نفت به مدت بیست سال دیگر تمدید کرد، روستائیان را غارت و زمینهای آنان را بزور و جبر از آنان گرفت و زیباترین مناطق کشور را به فرق شخصی در آورد. او خیزشهای متعدد دهقانان را در خون خفه کرد. اعتصابات مطالباتی کارگران را یکی پس از دیگری با قساوت سرکوب و بسیاری از آزادیخواهان را در ملاء عام و روز روشن و یا مخفیانه در زندان به قتل رسانید. پس از پایان جنگ جهانی دوم و با فرا رسیدن شهریور 1320، امپریالیسم انگلیس همانطور که رضا خان را بر مسند قدرت نشانده بود، وی را خلع کرد. امپریالیسم آمریکا با کمک انگلیسی ها، محمدرضا پسر رضا قلدر را به اریکه قدرت نشاند.

محمد رضا پهلوی به علت جنایات پدرش و بالا بودن آگاهی سیاسی مردم، در ابتدا عقب نشینی کرد و به اصطلاح «دموکرات» شد. تا اینکه در خرداد 1324 بیقرارانه تعرض وسیعی را بر علیه سازمانهای کارگری و توده ای و بر علیه حزب توده ایران، که در آن زمان با وجود داشتن رهبری رفرمیستی و فرصت طلب، هنوز مظهر مبارزه دموکراتیک و ضد فاشیستی بوده و اغلب انقلابیون و کمونیستهای صدیق و وفادار در آن متشکل بودند، آغاز کرد. حملات فاشیستی و ضد انقلابی مجدد دربار پهلوی در سال 1324 از پشت پرده توسط امپریالیستها ی آمریکائی و انگلیسی هدایت می شد. اما علیرغم این حملات، مردم **آذربایجان** دست به تشکیل حکومت ملی و دموکراتیک زدند. در این حکومت برای اولین بار زنان از حق انتخاب شدن و انتخاب کردن برخوردار شدند، دهقانان مسلح شدند و زمینهای خالصه ی دولت و مالکان فراری بین دهقانان تقسیم شد. زبان آذری بعنوان زبان رسمی در دانشگاه و مدارس و ادارات رواج یافت و متعاقب آذربایجان، **کردستان** به پا خاست و به این ترتیب قسمت بزرگی از غرب ایران از وجود اشرار پهلوی پاک شد. **کارگران جنوب** بزرگترین اعتصاب خود را که مشتمل بر بیش از 100 هزار نفر میشد براه انداختند و خواهان اخراج جاسوسان انگلیسی که تحت نام کمیته سیاسی اجتماع کرده بودند، شدند. در سایر نقاط ایران نیز مردم خواهان پاک کردن کشور از وجود اشرار پهلوی و عمال و جاسوسان انگلیس و آمریکا شدند.

کودتای 28 مرداد

اما نبود رهبری توانمند سبب شد که محمد رضا شاه بزرگترین قتل عام پس از مشروطه را راه بیندازد و مردم آذربایجان و دیگر نقاط را به خاک و خون بکشد.

با ملی شدن نفت در دوره حکومت مصدق مبارزات مردم وارد مرحله مهم دیگری شد و تظاهرات **ضد امپریالیستی** **ارتجاعی** اوج گرفت. برای سرکوب این مبارزات توده ای بود که کودتای 28 مرداد 1332 تدارک دیده شد. با نقشه سازمانهای جاسوسی آمریکا و انگلیس، و با حمایت و توطئه چینی مراجع شیعه (به سردمداری آیت الله کاشانی) ارتش به خیابانها آمد و با کمک دستجات اوباش و لاتهایی تهران (تحت رهبری شعبان بی مخ) سلطنت محمد رضا پهلوی را نجات دادند و بر سر او تاج گذاشتند. شاه پس از کودتا دست به یک قتل عام و جنایت بزرگ زد، قانون ملی شدن نفت را ملغی کرد، منابع و صنایع ایران را یکسر به دست کنسرسیوم امپریالیستها سپرد.

"انقلاب سفید" یا ضد انقلاب ارتجاع محمد رضا شاهی بازنمایی از حرکت عمومی امپریالیسم امریکا در بسیاری از کشورهای نیمه فئودال نیمه مستعمره بود که طبقات حاکمه ایران را در شرایط بحران اقتصادی _ سیاسی سالهای 1342_1339 به تقبل و پیشبرد آن فراخوانده بود. انقلاب سفید شاه بخشی از زمین های فئودالی را میان دهقانان تقسیم کرد اما در واقع زمینه های نابودی میلیونها دهقان را فراهم کرد. رژیم شاه دهها جنبش کوچک و بزرگ را در طی 15 سال تا قیام بهمن 1357 در **کردستان و قزوین و دو تپه زنجان و فارس و لرستان**، در روستاهای **طالش** و در مناطق دیگر با اعزام توپ و تانک و زره پوش و گسیل ارتش و حتی بمباران هوایی پاسخ داد. اینها همه خواستار بهبود وضع اسفناک خود، خواهان زمین و آب یا نرخ عادلانه فروش محصولاتشان بودند و از ستمگریهای مالکان و سرمایه داران بزرگ و ماموران دولتی رژیم شاه به ستوه آمده بودند. انقلاب سفید برخی حقوق صوری را در محدوده قانون برای زنان برسمیت شناخت اما مقام درجه دوم و فرودست زن پابرجا ماند و محمدرضا پهلوی هر چند یکبار با جملات قصار شاهانه در تحقیر زنان آنرا به «ملت خود» یادآوری می کرد. ره آورد انقلاب سفید شاه برای خلقها و ملت تحت ستم ایران (کردستان، ترکمن صحرا، لرستان و آذربایجان و بلوچستان) هیچ نبود جز نظامی تر کردن این مناطق و تشدید سرکوب امنیتی آنان.

از سوی دیگر، «انقلاب سفید» شاه به نفوذ سیاسی و اجتماعی و منافع اقتصادی طبقه فئودال ایران نیز ضربه زد و از قدرت دستگاه روحانیت شیعه که یک پای قدرت سیاسی بود، کاست. به این ترتیب در میان طبقات بورژوا ملاک ایران انشعاب رخ داد و جناحی از دستگاه سلطنت شیعه به رهبری خمینی به نمایندگی از سوی مرتجعین تی پا خورده و از قدرت بیرون رانده شده به مخالفت با شاه برخاست. تاکید خمینی بر مخالفت با دو بند «انقلاب سفید» که همانا تقسیم برخی از اراضی فئودالی و دادن بعضی حقوق به زنان در محدوده قانون بود، کنه ارتجاع خمینی را همان زمان آشکار کرد.

محمد رضا پهلوی، زیر عنوان "رشد اقتصادی" کشور همه اهرمهای اقتصادی جامعه را بدست انحصارات امپریالیستی سپرد، و در این میان دست امپریالیستهای امریکائی را در تمام شئون اقتصادی و مالی کشور باز گذارد. جامعه ایران هیچگاه تا این حد عرصه ای باز برای غارت جمعی راهزنان نبود. در عوض، امریکا رژیم شاه را تحکیم و آن را ژاندارم منطقه کرد. سال 1349 سالیست که نقش جدید شاه بعنوان حراستگر اصلی منافع **استعمار نو** و امپریالیسم امریکا در منطقه خلیج فارس و دریای عمان به دولت ایران ابلاغ شد. امریکا با انباشتی از مشکلات ناشی از شکست در ویتنام و آسیا، بلند شدن توفان جنبش دانشجویی و سیاهان در قلب امریکا، افزایش جهش وار قدرت و محبوبیت بین المللی چین سوسیالیستی به رهبری مائوتسه دون، و ظهور شوروی به مثابه یک قدرت سرمایه داری امپریالیستی که با امریکا سر رقابت داشت، دیگر خود را قادر نمی دید که مانند گذشته و به تنهایی و آشکارا نقش ژاندارمی بین المللی خود را ایفا کند. این بود که **دکترین نیکسون** به عنوان راه و نقشه جدید تدوین گشت تا امریکا نه بطور آشکار بلکه از طریق ژاندارمهای منطقه ای، جنبشهای ضد ارتجاع ضد امپریالیستی خلقها را سرکوب کرده و سیادتش را در نقاط حساس جهان بگستراند و حفظ کند. با این سیاست، محمدرضا پهلوی فراخوانده شد که ژاندارم و کارگزار محلی درجه اول امریکا در منطقه بشود (مقامی که حسرتش بدل رژیم جمهوری اسلامی ماند و با وجودیکه سالها از امریکا آنرا گدائی کرد بجائی نرسید). در همین سالها بود که امر بر محمدرضا پهلوی که امام رضا را هم در خواب دیده بود مشتبه شد که: "این مملکت محکوم به اینست که در دنیا نقش درجه اول و رل پر اهمیتی را بازی کند و ما باید با کمال قدرت و از صمیم قلب خود را برای ایفای این نقش آماده کنیم." عجب رسالت دلپذیری که مردم ایران تنها تشدید سرکوبگری و در نطفه خفه کردن هر جوانه آزادیخواهی را از آن به یاد دارند. در همین دوره بود که **خرافات فاشیستی و شونیستی آریائی گری و سلطنت پرستی** به اوج خود رسید.

مضحک اینجاست که پس از این بدل و بخششهای آریامهری، شاه حزب رستاخیز را درست کرد و رای گیری را به کلی بر چید. **حزب فاشیستی رستاخیز** در اسفند 1353 اعلام شد، زمانی که اربابان شاه، ایران را جزیره ثبات و آرامش می خواندند. در دهه 50 شاه یکی پس از دیگری مبارزات مطالباتی کارگران را با اخراج و یا حبس پاسخ داد، در کارخانجات نظام فاشیستی برقرار کرد و عمال ساواک را در راس مدیریت و نظارت کارخانجات نهاد. شاه **اعتصابات کارگری** متعددی را به مسلسل بست و خون کارگران را ریخت. در این دوره سرمایه داران و شرکت های امپریالیستی و در راس آنها درباریان در پرده ی نیرنگی از شعارهای "سهیم کردن کارگران در سود کارخانجات" و " طرح طبقه بندی مشاغل" و غیره، نرخ استثمار را تا آنجا که توانستند بالا بردند و با سود جوئی از تشدید مهاجرت دهقانان به شهر ها و گسترش بازار کار، توده ی وسیعی از قشرهای نوپای کارگری را چنان دوشیدند و به فقر و سیه روزی کشاندند که سابقه نداشت، حال آنکه بسیاری از فقر زدگان روستا نیز در جستجوی نان و با قبول مخاطرات جانی راهی کشورهای حاشیه خلیج گشتند. سیاست کارگری شاه، سیاست تازیانه و گلوله، سیاست تبدیل کارخانجات به بازداشتگاههای کار اجباری، سیاست ایجاد امکانات بهره کشی بیرحمانه از طبقه کارگر ایران توسط امپریالیستها و عمال و شرکای بومی آنها بود. رژیم محمد رضا شاه میلیونها خانوار دهقانی را از زمین، از نان و از هستی خود در روستا ساقط کرد و شرایط زیستی نوینی را به آنان وعده داد که در عمل چیزی نبود جز آوارگی و فقر زدگی افواج توده های ویلان، که نه زمین و نه امنیت اجتماعی در روستا و نه راه امرار معاش و نه سقفی برای زیست داشت. معنای "رهائی" دهقانان در تحت رژیم محمد رضا شاه، رها کردنشان بدست قحطی و بلایای طبیعی بود. سلطنت پهلوی حاکمیت خیانتبار خود را در گرو توسل به مستبدانه ترین شیوه های کشورداری می دید؛ و جز با انباشتن زندانها از کمونیستها و آزادیخواهان و مردم آگاه و به گلوله بستن هر جنبه ای در کوچه و بازار که بدیده پاسبان ها و ساواک "مشکوک" به نظر می آمد، راه دیگری برای ادامه حکومت بیدادگر و تحمیلی خود نمی دید.

از دیدگاه مردم ایران سلطنت پهلوی کانون همه بلاها و ستمگریها ، پناهگاه ارتجاع ، آشیانه لاشخوران بین المللی و مرکز فساد و توطئه چینی بر علیه خلق طی حاکمیت ننگین اش بود. و پاسخ تمامی این ها را با قیام بهمن 1357 و سرنگونی سلطنت پهلوی داد. اینکه رژیم جمهوری اسلامی، با بیدادگریها و جنایاتش روی دست رژیم پهلوی بلند شد، اینکه اشراار خمینی دولت ستم و استثمار ، فساد و تبهکاری را از خاندان پهلوی تحویل گرفته و خود کلید دار آن شدند، چیزی از ماهیت ضد مردمی پهلوی ها نمی کاهد. شکست انقلاب 1357 و دزدیده شدن آن توسط دارودسته اشراار اسلامی، نمی تواند جنایتها و تبهکاریهای کودتاچیان مرداد را بشوید. اینها، هر دو، تخم و ترکه ها و نگهبانان طبقه بورژوا ملاکان وابسته به امپریالیسم در ایران بودند و هستند. بی جهت نیست که امروز، در پشت پرده و زیر نگاه های پدرا نه و آمرانه آمریکا با هم نشست و برخاست و صحبت از دست به یکی کردن می کنند. طبقه کارگر و خلقهای ستمدیده ایران محکومند که بساط اینان را بر هم زنند. مردم ایران فقط از طریق يك انقلاب دموکراتیک نوین می توانند این طبقه مرتجع و نمایندگان سیاسی آن را از ساحت وجود ایران پاک کرده و به این ترتیب با تمام مظالم، تبهکاریها و توطئه چینی ها و کشور فروشي های پنجاه ساله این دو رژیم مرتجع نومستعمره بطور قطع تسویه حساب کنند. فقط با نابودی اینان راه برای ساختن باز تواند شد: ساختن جامعه ای آزاد و مستقل و مبراز از همه و هر گونه شکل ستم و استثمار.

حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست)

28 مرداد 1382

+++++

برگرفته از: <http://www.sarbedaran.org/sal67.htm>